

## دستاوردهای سنت دستورنویسی عربی برای زبان‌شناسی جدید مطالعه موردی: وجه التزامی

مونا ولی‌پور\*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران  
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۳۱)

### چکیده

سنت دستورنویسی عربی یکی از مهم‌ترین جریان‌های زبان‌شناسی در طول تاریخ است؛ جریانی که دستاوردهای آن در بسیاری از موارد با دستاوردهای مطالعات زبان‌شناسی جدید برابر است. در این پژوهش ضمن نشان‌دادن تطابق تقسیم‌بندی سه‌گانه انواع وجه فعلی (اخباری، التزامی و امری) با تقسیم‌بندی سه‌گانه فعل مرفوع، منصوب و مجزوم در عربی، روشن می‌کنیم که دستورنویسان زبان عربی کاربردهای وجه التزامی در این زبان را چگونه توصیف و با اشاره به چه مؤلفه‌هایی آن را تبیین کرده‌اند. نتایج این پژوهش بیانگر آن است که سیبویه، سردمدار مکتب بصره و صاحب قدیمی‌ترین کتاب در نحو عربی، به نقش عدم‌قطعیت در کاربردهای فعل منصوب (حال التزامی) اشعار داشته و در بحث مربوط به عوامل ناصبه بدان اشاره کرده است. همچنین، می‌توان از خلال برخی از نظرات او، اهمیت دیدگاه‌گوینده در تعیین قطعی یا غیرقطعی بودن گزاره را استخراج کرد. از سوی دیگر، نشان می‌دهیم که فرآء، سردمدار مکتب کوفه، چگونه برای تبیین کاربردهای وجه التزامی نقش زمان و دلالت زمانی را دخیل دانسته است. دستورنویسان بعدی به پیروی از آرای نحوی آنها این بحث را تکمیل کرده‌اند و برای نمونه، به تمایز میان زمان مطلق و زمان نسبی برای تعیین دلالت‌های زمانی حال التزامی اشاره کرده‌اند. زبان‌شناسان در قرن اخیر بدون مراجعه به یافته‌های این سنت، اهمیت این دو مؤلفه را در کاربردهای وجه التزامی کشف کرده‌اند؛ دستاوردی که طبق نتایج این پژوهش، ردپای آن را در بیش از هزار سال پیش در کتب نحوین زبان عربی، می‌توان دید.

**کلیدواژه‌ها:** وجه التزامی، عدم‌قطعیت، سیبویه، فرآء، دستورنویسی عربی.

\*E-mail: m\_valipour@sbu.ac.ir

### ۱. مقدمه

گفته زبان‌شناسان، وجه<sup>۱</sup> مفهومی است که دیدگاه گوینده را درباره محتوای گزاره یا چگونگی وضعیت امور بیان می‌کند و به‌طور کلی، ناظر بر عدم قطعیت گزاره است. در واقع، وجه تعهد گوینده را نسبت به میزان صحت گزاره یا نوع درخواست وی برای وقوع کنش مطرح در گزاره، بازنمایی می‌کند ( نک. Portner, 2009: 1؛ اخلاقی، ۱۳۸۶: ۸۳؛ ایلخانی‌پور، ۱۳۹۴: ۱۳). در زبان‌های مختلف، ابزارهای متفاوتی برای بیان وجه وجود دارند. ممکن است این ابزارها واژگانی، صرفی، نحوی، صرفی‌نحوی<sup>۲</sup> و یا گفتمانی باشند. آنچه مورد مطالعه پژوهش حاضر است، آن جنبه از وجه است که در ساختواژه فعل و از طریق صرف آن نشان داده می‌شود و مقوله‌ای دستوری است. برای اشاره به وجه در این مفهوم، از اصطلاح «وجه فعلی»<sup>۳</sup> استفاده می‌شود (اخلاقی، ۱۳۸۶: ۸۳). در پژوهش حاضر، برای نشان دادن رویکرد دستورنویسان عربی به این مقوله، با تمرکز بر آثار سردمداران دو مکتب کوفه و بصره نشان می‌دهیم که مطالعات دستورنویسان عربی در بیش از هزار سال پیش تا چه اندازه به دستاوردهای زبان‌شناسان در دهه‌های اخیر نزدیک است. در قسمت اصلی این پژوهش (بخش ۶) به بررسی مؤلفه‌هایی می‌پردازیم که دستورنویسان برای تبیین کاربردهای وجه التزامی بدان‌ها استناد کرده‌اند.

### ۲. بیان مسأله

در پژوهش‌های مربوط به تاریخ زبان‌شناسی دستاوردهای سنت مطالعات زبان‌شناسان مسلمان چنانکه باید و شاید مورد توجه نیست. در واقع، تکیه

---

1. modality  
2. morphosyntactic  
3. mood

بسیاری از مطالعات در این حوزه بر سنت دست‌نویسی اروپایی، باعث غفلت از اهمیت سنت‌های دیگر به‌ویژه سنت مطالعات زبان‌شناسی مسلمانان شده است (برای نمونه، نک. روبینزا، ۱۳۷۸). در این پژوهش، با عطف توجه بر یکی از موضوعات پرچالش و دشوار مطالعات زبان‌شناسی یعنی وجه، برآنیم تا نشان دهیم که چگونه دست‌اورد‌های دست‌نویسان زبان عربی در بعضی از مباحث به مرز دقیق دست‌اورد‌های زبان‌شناسان در قرن اخیر نزدیک می‌شود. پیداست که اشاره به مفهوم وجه و وجه فعلی با چنین اصطلاحاتی، جز در آثار دست‌نویس‌پژوهان عربی در سده اخیر دیده نمی‌شود، اما پرس این است که آیا دست‌نویسی عربی با توجه به سنت بیش از هزار ساله‌اش، با این مفهوم بیگانه بوده است؟ به بیان دیگر، تقسیم‌بندی انواع وجه فعلی در کتب عربی چگونه و با چه اصطلاحاتی صورت گرفته است. علاوه بر آن، قصد بر آن است که نشان دهیم دست‌نویسان زبان عربی وجه التزامی را چگونه توصیف کرده و از چه مفاهیم مشترکی برای دستیابی به صورت‌بندی یکدستی در تحلیل کاربردهای متنوع آن سود جست‌ه‌اند.

### ۳. سنت دست‌نویسی زبان عربی

دست‌نویسی عربی برخلاف دست‌نویسی فارسی، سابقه‌ای بسیار طولانی دارد. تاریخ مطالعات جدی در حوزه دست‌نویس زبان فارسی کمتر از ۲۰۰ سال سابقه دارد، در حالی که دست‌نویس‌پژوهی در زبان عربی مسبوق به سابقه‌ای بیش از ۱۲۰۰ سال است. اسامی بیش از ۴۵۰۰ نفر نحوی و لغت‌نویس از طریق تذکره‌ها به دست ما رسیده که در فاصله سال‌های ۱۸۴ تا ۹۰۵ ق. فعال بوده‌اند (ورستیک، ۱۳۹۱):

1. Robins
2. Versteegh

۸). این اقبال به زبان عربی و همت بر توصیف و تشریح اصول و قواعد آن، بی‌شک مرهون ورود اسلام به سرزمین‌های غیرعرب‌زبان و در اساس به انگیزه‌های مذهبی صورت پذیرفته است. همین‌که بسیاری از نحوین، غیرعرب و عمدتاً ایرانی بوده‌اند، گواهی بر این مدعاست.

*الکتاب* نوشته سیبویه (م ۱۷۷ق) قدیمی‌ترین کتاب در نحو عربی است که به ما رسیده و تا قرن هشتم هجری اساس پژوهش و آموزش نحو بوده است. این کتاب «قرآن النحو» و نویسنده‌اش «امام النحاة» نامیده شده و بعضی متخصصان بخش اعظمی از سنت دستورنویسی عربی را چیزی جز انبوهی از شرح و تفسیرها بر این کتاب نمی‌دانند (ورستیگ، ۱۳۹۱: ۵۱؛ نیز نک. دبیرمقدم، ۱۳۸۹ و Carter, 2004). به همین دلیل، در پژوهش حاضر مفصلاً به بررسی آرای سیبویه می‌پردازیم. علاوه بر آن، از آنجایی که فرآء نخستین نحوی مکتب کوفه است که کتابش به دست ما رسیده، آرای او را نیز به‌عنوان سردمدار این مکتب در این پژوهش بررسی می‌کنیم. تقابل مکتب بصره و کوفه اتفاقاً از خلال مواجهه آنها با مقوله وجه نیز قابل توجه است.

#### ۴. وجه التزامی در عربی

به طور کلی، بر سر وجود سه وجه فعلی در فارسی اجماع وجود دارد: اخباری، التزامی و امری. در زبان عربی نیز می‌توان به تقسیم‌بندی مشابهی قائل شد. حوزه مورد مطالعه این پژوهش وجه التزامی و محدود به حال التزامی است؛ چرا که التزامی در زبان عربی صرفاً در مورد فعل‌های مضارع مطرح است و دستورنویسان زبان عربی در مورد فعل‌های ماضی یا اسماً به وجه قائل نشده‌اند یا اینکه آن را دارای وجه اخباری دانسته‌اند (برای مثال نک. Ryding, 2005: 53, 441, 443).

فعل های مضارع ممکن است مرفوع، منصوب یا مجزوم<sup>۱</sup> شوند (برخلاف فعل های ماضی که اساساً مبنی هستند) و تقسیم بندی سه گانه وجه اخباری، التزامی و امری<sup>۲</sup> با این سه وضعیت فعل مضارع، تطبیق می کند.

پیش از این، به تعریف مفهوم وجه به طور کلی و وجه فعلی به عنوان یکی از ابزار های بیان وجه پرداختیم. زبان هایی که از چنین ابزاری استفاده می کنند، دست کم دارای نشانه هایی برای تقابل وجه اخباری و التزامی هستند. التزامی عمدتاً به صورتی از فعل گفته می شود که در بندهای پیرو ظاهر می شود، اگرچه ممکن است در بندهای اصلی نیز برای بیان مفاهیمی همچون آرزو، امید، ترس، میل و ... به کار رود. این صورت فعلی عمدتاً به مفاهیم غیرواقعی<sup>۳</sup> یا غیراظهاری<sup>۴</sup> دلالت دارد (Palmer, 2001: 1-4). در زبان فارسی نیز بنا به گفته دستورنویسان، وجه التزامی با مفاهیمی همچون شک و تردید، میل، قصد، آرزو، هدف، اجبار و الزام و ... ارتباط نزدیکی دارد (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۶: ۵۹). تنها حال التزامی و گذشته التزامی در زبان فارسی دارای وجه فعلی التزامی اند. در ساخت حال التزامی پی شوند «ب» و در ساخت گذشته التزامی، صورت التزامی فعل «بودن» به عنوان فعل کمکی بیانگر وجه التزامی است. وجه امری نیز در فارسی

۱. توجه به این نکته ضروری است که در دستورهای زبان عربی از اصطلاح یکسانی برای اشاره به وضعیت اسم در حالت فاعلی (Nominative case) و وضعیت فعل در وجه اخباری استفاده می شود (مرفوع). به همین ترتیب، برای اشاره به وضعیت اسم در حالت مفعولی (Accusative case) و به وضعیت فعل در وجه التزامی اصطلاح «منصوب» به کار می رود. یکسانی اصطلاحات به دلیل یکسانی وندی است که اسم و فعل در این موقعیت ها می پذیرند (به ترتیب رفع و نصب). اما اصطلاح «مجزوم» مختص افعال است و در حالت نامایی اسم ها کاربرد ندارد.

۲. وجه امری (jussive) در زبان عربی، شامل تمام وضعیت هایی می شود که فعل مضارع مجزوم می گردد و صرفاً شامل امر نیست.

3. irrealis

4. non-asserted

مانند وجه التزامی با کمک پیشوند تصریفی «بـ» ساخته می شود و صرفاً در شناسه صیغه دوم شخص مفرد با حال التزامی متفاوت است (نک. اکبری و ولی پور، ۱۳۹۵). وجه فعل‌هایی که نشانه‌های صرفی نحوی وجه التزامی و امری را ندارند، اخباری تلقی می‌گردد.

تلقى وجه به‌عنوان مقوله‌ای مستقل و تقسیم‌بندی سه‌گانه آن در فارسی بسیار نوظهور است.<sup>۱</sup> در زبان عربی نیز وجه به‌عنوان مقوله‌ای مستقل ظاهراً مبنای تقسیم‌بندی فعل‌ها نبوده است و تقسیم‌بندی فعل مضارع بر این اساس ظاهراً جز در آثار زبان‌شناسان و دستورنویسان متأخر دیده نمی‌شود (Testen, 1994; Ryding, 2005; Sadan, 2012a؛ آذرنوش، ۱۳۶۹)، اما با غور بیشتر در دستورهای قدیمی عربی می‌بینیم که اتفاقاً دستورنویسان به مهم‌ترین مؤلفه‌های وجه التزامی یعنی عدم قطعیت و دلالت‌های زمانی اشعار داشته و بدان‌ها صراحتاً اشاره کرده‌اند. همچنین خواهیم دید که چگونه این مؤلفه‌ها در تبیین کاربردهای فعل‌های التزامی به کار می‌آیند و در بافت‌های یکسانی که تمامی متغیرها به جز یکی از دو متغیر مذکور یکسان است، نقش بازی می‌کنند و موجب تغییر وجه فعل جمله می‌شوند. همان‌طور که در زبان فارسی، فعل عمدتاً در بندهای قیدی و بندهای متممی به صورت التزامی در می‌آید، در زبان عربی نیز در بندهای مشابهی بعد از حروفی که اصطلاحاً به آنها عوامل نا صبه گفته‌اند، فعل به صورت منصوب (و در واقع به وجه التزامی) ظاهر می‌شود.

به طور کلی شرایط نصب فعل مضارع را در زبان عربی طبق سنت دستورنویسان این زبان می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱. وجود عوامل نصب

۱. به نظر می‌رسد نخستین کسی که در فارسی به مقوله «وجه» اشاره کرده و آن را ملاکی برای تقسیم‌بندی انواع فعل دانسته، قریب (۱۳۳۸) است.

یعنی «أن»، «لن»، «کی» و «اذن» که فعل را مستقیماً منصوب می‌کنند؛ ۲. وجود ادوات «أو»، «ف» سببیه، «و» معیت، «حتی» و «لِ» قبل از فعل که در این شرایط «أن» مقدر عامل نصب تلقی می‌گردد؛ ۳. بدون هیچ‌گونه عامل آشکار که در این حالت «أن» مضمرة عامل اصلی نصب تلقی می‌گردد. برای اختصار، به همه این عوامل، «عوامل ناصبه» می‌گوییم. فعل‌های منصوب به عوامل ناصبه در حقیقت همان فعل‌های التزامی هستند.

#### ۵. پیشینه پژوهش

در دهه‌های اخیر، پژوهشگران ایرانی دست‌نویس عربی اساساً توجه چندانی به مسأله وجه نداشته‌اند و چیزی جز اشاره‌های اجمالی به این بحث (برای مثال نک. آذرنوش، ۱۳۶۷) در آثار آنها دیده نمی‌شود. البته درباره اعراب افعال مفصلاً بحث شده است، اما عمده این بحث‌ها تکرار دست‌نویس‌های سنت زبان‌شناسی عربی و بیان آنها به زبانی ساده‌تر و روشن‌تر است.

در آثار زبان‌شناسان و دست‌نویسان غربی در دهه‌های اخیر به این مسأله توجه شده و عمدتاً به تطبیق وجه فعلی اخباری، التزامی و امری با سه وضعیت فعل مرفوع، منصوب و مجزوم اشاره شده است (برای مثال نک. Ryding, 2005). این تحلیل‌ها عمدتاً جنبه توصیفی دارند (برای مثال نک. Testen, 1994). درباره عوامل ناصبه نیز به تفکیک پژوهش‌هایی صورت گرفته است (Fischer, 1978; Talmon, 1993; Sadan, 2012b). مفصل‌ترین پژوهش در این باب، اثر سادان<sup>۲</sup> (2012a) است که در آن به تفکیک، نظرات دست‌نویسان قدیم و جدید درباره عوامل ناصبه نقل

۱. این تقسیم‌بندی بیشتر مطابق با نظر اهالی مکتب بصره است.

2. Sadan

شده است، اما این پژوهش‌ها به مقایسه دستاوردهای دست‌نویسی عربی با مباحث زبان‌شناسی جدید نپرداخته‌اند و با وجود اینکه مشحون از اطلاعات و نقل‌قول‌هایی از دستوره‌های قدیم و جدیدند، فاقد رویکردی تحلیلی‌اند. برای مثال، این پژوهش‌ها کمتر به نقش عدم قطعیت و دلالت‌های زمانی به‌عنوان دو ملاک متمایز که به ترتیب، در مکتب بصره و کوفه برای تحلیل کاربردهای التزامی مورد توجه بوده، مستقیماً پرداخته‌اند و البته نشان نداده‌اند که این دستاوردها چه ربط و نسبتی با وضعیت مطالعات روز زبان‌شناسان درباره وجه التزامی دارد.

## ۶. دو رویکرد عمده در تحلیل مقوله وجه

### ۶-۱. عدم قطعیت

یکی از مفاهیم کلیدی مرتبط با مفهوم وجه، عدم قطعیت است. وجه پدیده‌ای زبانی است که دستور از طریق آن، امکان صحبت کردن درباره موقعیت‌هایی را فراهم می‌کند که ضرورتاً واقعی نیستند (Chafe, 1995). به نقل از ایلخانی‌پور، (Portner, 2009: ۱۳۹۵). وجه اخباری (در حالت بی‌نشان)، برخلاف وجه التزامی و امری، دلالت بر قطعیت وقوع امری از منظر گوینده دارد. برای مثال، مقایسه دو جمله زیر نیز نشان می‌دهد که چگونه تغییر فعل «یقین داشتن» به «امیدوار بودن» موجب کم‌شدن درجه قطعیت و تغییر فعل از اخباری به التزامی می‌گردد.

۱. یقین دارم که بیماری‌ات درمان می‌شود.

۲. امیدوارم که بیماری‌ات درمان شود.

در واقع، عدم قطعیت در ساختمان فعل بروز صرفی پیدا می‌کند. این مسأله دقیقاً همان اتفاقی است که در زبان عربی می‌افتد. در این زبان، وند تصریفی‌ای که فعل التزامی می‌پذیرد، علامت نصب است.



۳. أطمئنَ بأنَّكَ تَبْرَأُ مِنَ الْمَرَضِ (مرفوع).

۴. أَرْجُو أَنْ تَبْرَأَ مِنَ الْمَرَضِ (منصوب).

وجه بیانگر دیدگاه گوینده درباره محتوای گزاره است و وجه التزامی عمدتاً هنگامی ظاهر می شود که گوینده وقوع رویدادی را غیرقطعی تلقی کند. در صورت قطعی بودن گزاره از منظر گوینده، حضور عوامل نصب ناممکن می شود و گاهی حتی اگر عوامل ناصبه حاضر باشند، فعل منصوب نمی شود و در وجه اخباری (مرفوع) باقی می ماند. امروزه بسیاری از زبان شناسان تمایز وجه اخباری با التزامی را بازنمایی تمایز واقع و ناواقع می دانند (Palmer, 2001) دستورنویسان عمدتاً به تفکیک به بررسی عوامل ناصبه پرداخته اند، اما نقش عدم قطعیت در توصیف کاربردهای «آن»، «ف»، «و» و «حتی» مستقیماً لحاظ شده است. از همین رو، در این بخش به بررسی این چهار عامل کفایت می کنیم و با مروری بر تحلیل های دستورنویسان، نشان می دهیم که آنها مفهوم عدم قطعیت و میزان مداخلیت آن را در تأثیر گذاری عوامل ناصبه در فعل بعد از خود (درآوردن فعل به وجه التزامی) چگونه صورت بندی کرده اند.

### ۶-۱-۱. آن

دستورنویسان زبان عربی بالاتفاق «آن» را اصلی ترین عامل نصب می دانند و آن را «ناصبه» یا «مصدریه» می نامند. این حرف بر سر فعل مضارع وارد می شود و در شرایط خاصی آن را منصوب می کند. علی رغم اینکه در بیشتر اوقات فعل مضارع بعد از «آن» منصوب و به وجه التزامی است، گاهی نیز مرفوع است. سیبویه و اکثر متعاقبان، تمایز میان این دو اعراب را با عدم قطعیت توضیح داده و نشان داده اند که اگر وقوع فعل مضارع بعد از «آن» غیرقطعی باشد، فعل مضارع به صورت

منصوب (التزامی) خواهد بود (نک. سیبویه، ۱۹۸۸م/۳: ۱۶۷-۱۶۶؛ أخفش، ۱۹۸۵م/۱: ۳۰۳-۳۰۴؛ مبرّد، ۱۹۶۸م/۱: ۴۹؛ ۱۹۶۸م/۲: ۳۰؛ ابن سراج، ۱۹۸۸م/۲: ۲۰۹). اما اگر این ویژگی غایب باشد، فعل مضارع مرفوع (اخباری) باقی می‌ماند. در واقع، وقتی «أن» بعد از فعل‌هایی ظاهر می‌شود که دلالت بر عدم قطعیت (شک و احتمال و آرزو و درخواست و...) دارند، بر فعل مضارع بعد از خود عمل می‌کند و آن را منصوب می‌نماید و در حقیقت، به وجه التزامی درمی‌آورد. وقوع فعلی که به صورت التزامی درمی‌آید، غیرقطعی است. به سخن دیگر، در بند پایه وجود فعلی که دلالت بر عدم قطعیت دارد، موجب می‌شود فعل در بند پیرو به صورت التزامی ظاهر شود. برای نمونه، در جمله «أريد أن أذهب»، فعل «أريد» بر خواست و تمایلی مبنی بر «رفتن» دلالت دارد، اما اینکه در عالم واقع «رفتن» صورت بپذیرد یا خیر، غیرقطعی و نامشخص است. به اعتقاد دستورنویسان، تمایز اصلی بین «أن» و «أنّ» در همین است. «أن» بعد از افعالی ظاهر می‌شود که دلالت بر شک، تردید، آرزو، دستور و... داشته باشند، ولی «أنّ» بعد از افعالی ظاهر می‌شود که بر اطلاعات قطعی<sup>۱</sup> دلالت کنند (نک. مثال‌های ۳ و ۴).<sup>۲</sup> با این همه، مواردی مشاهده می‌شود که «أن» بعد از فعل‌هایی ظاهر می‌گردد

#### 1. solid knowledge

۲. فیشر (1978) با رویکردی تاریخی تحول معنایی و تأثیر نحوی «أن» و «أنّ» را در طول تاریخ بررسی کرده است. به گفته او «أنّ» در عربی پیشاکلاسیک معنای تأکیدی داشته، اما «أن» فاقد چنین معنایی بوده است. با گذشت زمان، معنای تأکیدی «أنّ» باعث شده که بعد از فعل‌هایی ظاهر گردد که دلالت بر قطعیت دارند؛ چراکه مفهوم ملازم تأکید، قطعیت است و نمی‌توان بر رویدادهای غیرقطعی تأکید کرد. بدین ترتیب، در گذار تاریخی، «أن» بعد از فعل‌های دال بر عدم قطعیت و «أنّ» بعد از فعل‌های قطعی، ظاهر شده است (Fischer, 1978) به نقل از (Sadan, 2012a: 13-14).

که دلالت بر قطعیت دارند. در این موارد، فعل بعد از «آن»، در حالت مرفوع و به وجه اخباری باقی می ماند و تغییری نمی کند:

۵. قد تَيَقَّنْتُ أَنْ لَا تَفْعَلَ ذَاكَ [یقین کردم که آن کار را انجام نمی دهی].

۶. «أَفَلَا يَرَوْنَ أَنْ لَا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا» [مگر نمی بینید که [گوساله] پاسخ سخن آنان را نمی دهد؟] (طه، ۸۹) (سیبویه، ۱۹۸۸ م/۳: ۱۶۶-۱۶۵).

سیبویه و متعاقبانش، این موارد را «موضع یقین و ایجاب» می دانند، زیرا فعل هایی قبل از «آن» به کار رفته اند که دلالت بر قطعیت دارند و به همین دلیل فعل های «لَا تَفْعَلُ» و «لَا يَرْجِعُ» نمی توانند منصوب باشند (سیبویه، ۱۹۸۸ م/۳: ۱۶۶). آنها «آن» را در چنین مواردی، متفاوت از «آن ناصبه» می دانند، زیرا این عامل نمی تواند در موضع یقین و ایجاب به کار رود. به جای آن، به «آن» دیگری قائل اند که بمنزله «آن» (مخففه و محذوفه) است که منظور از مخفف بودن «نبود تشدید» و منظور از محذوف بودن «نبود ضمیر متصل» است. به عبارت دیگر، «آن» گاهی دقیقاً همان کاربرد «آن» را دارد و به همان معناست با این تفاوت که دچار حذف و تخفیف شده است (سیبویه، ۱۹۸۸ م/۳: ۱۵۲). دقیقاً به همین دلیل است که دستورنویسان پس از او به این «آن»، «آن مخففه» می گویند. «آن مخففه» تأثیری روی فعل بعدش ندارد و فعل بعد از آن در وجه اخباری باقی می ماند. جمله «\*عَرَفْتُ أَنْ تَقُولَ ذَاكَ» (\*دانستم که آن را بگویی) به دلیل منصوب شدن فعل در موضع یقین و ایجاب، نادستوری است.

همان طور که گفتیم دستورنویسان زبان عربی میزان دلالت فعل بر قطعیت را در اثرگذاری «آن» بر فعل بعد از خود دانسته و برای صورت بندی آن «آن» را به دو صورت نام گذاری کرده اند، اما پرسش مهمی که مطرح می شود این است که ملاک سنجش میزان قطعیت گزاره چیست. آیا این قطعیت با بررسی وقوع رویدادها در

جهان واقع تعیین می‌گردد؟ در ادامه پاسخ دستورنویسان زبان عربی به این پرسش را بررسی می‌کنیم. پاسخی که بسیار به دیدگاه زبان‌شناسان نزدیک است.

به‌طور خلاصه، می‌توان گفت که درجه قطعیت فعل بند پایه در التزامی شدن فعل مضارع بند پیرو، یعنی فعل بعد از «أن»، دخالت مستقیم دارد. بر این اساس افعال بند پایه را به اعتبار دیدگاه گوینده به سه دسته تقسیم می‌کنند: ۱. افعالی که دلالت بر دانش مشخص و قطعی دارند مثل «عَلِمْتُ» (دانستم)؛ ۲. افعالی که دلالت بر انتظار و تردید دارند مثل «رَجَوْتُ» (امید داشتم) و «خِفْتُ» (ترسیدم)؛ ۳. افعالی که وضعیتی بینابین دسته نخست و دوم دارند مثل «ظَنَنْتُ» (گمان کردم) و «خَسِبْتُ» (گمان کردم)<sup>۱</sup> (ابن سراج، ۱۹۸۸م/۲: ۲۰۹). اگر فعل بند پایه از دسته اول باشد، «أن مخففه» خواهیم داشت و فعل به صورت اخباری (مرفوع) خواهد بود. این افعال بر قطعیت دلالت دارند و سازنده بافت یقین و ایجاب‌اند. اگر فعل بند پایه از دسته دوم باشد، «أن» ناصبه خواهیم داشت و فعل به صورت التزامی (منصوب) خواهد بود. در مورد دسته دوم سیبویه اشاره می‌کند که چون فعل‌هایی نظیر «رَجَوْتُ» و «خِفْتُ» بیانگر تردید گوینده نسبت به وقوع امری است، فعل مضارع بعد از «أن» نمی‌تواند به صورت مرفوع (اخباری) ذکر گردد. بنابراین آوردن «أن» (که دلالت بر قطعیت وقوع امری دارد) بعد از این افعال نیز نادرست است و منجر به نادستوری شدن جمله می‌شود (سیبویه، ۱۹۸۸م/۳: ۱۶۷):

۷. \*أرجو أنك تفعلُ (\*امیدوارم که انجام می‌دهی)

۱. این فعل‌ها می‌توانند در معنای یقین (مانند «مطمئن شدن») نیز به کار روند.  
 ۲. سیبویه همچنین اشاره می‌کند جمله‌ای نظیر «أخشی أن تفعلُ» تنها وقتی جائز است که گوینده از وقوع امر مطمئن باشد (سیبویه، ۱۹۸۸م/۳: ۱۶۷).

به گفتهٔ أخفش، فعل منصوب به «أن» وقتی به کار می‌رود که رویداد مورد نظر «غیر واجب» (غیر اخباری/غیر قطعی) باشد. او فعلی را که دلالت بر آرزو دارد، مثال می‌آورد و به شباهت این افعال با افعالی که دلالت بر ترس (و تردید) دارند، اشاره می‌کند مثل «خشیتُ أن لا تکرمنی» (ترسیدم که احترامم نکنی) (۱۹۸۵م/۱: ۳۰۳-۳۰۴). به همین ترتیب، مبرّد نیز اشاره می‌کند که این کاربرد به رویدادهایی اختصاص دارد که «ثابت» (به معنی قطعی) نیستند، بلکه بیشتر «مطلوب» (محل آرزو) و «متوقع» (مورد انتظار) اند. بنابراین وقتی «أن» بعد از فعلی می‌آید که به اطلاعاتی قطعی دلالت دارد، در معنای «أنه» به کار می‌رود و تأثیری روی فعل بعد از خود ندارد (۱۹۶۸م/۱: ۴۹؛ ۱۹۶۸م/۲: ۳۰).

اگر فعل از دستهٔ سوم باشد، بسته به دیدگاه گوینده ممکن است فعل بند پیرو به صورت اخباری (مرفوع) یا التزامی (منصوب) باشد (ابن سراج، ۱۹۸۸م/۲: ۲۰۹). در مورد دستهٔ سوم سیبویه توضیح می‌دهد که مرفوع شدن فعل بعد از «أن» به این دلیل است که گوینده نسبت به وقوع امری که بعد از «أن» بدان اشاره شده، مطمئن است و این امر را قطعی تلقی می‌کند. برای نمونه، در جملهٔ «قد حَسِبْتُ أن لا یقولُ ذاک»، «حَسِبْتُ» به معنای افعالی که دلالت بر یقین دارند، به کار رفته است (مطمئن شده بودم که آن را نمی‌گوید). وی در ادامه اشاره می‌کند که فعل مضارع در همین جمله می‌تواند به شکل منصوب درآید و «حَسِبْتُ» مترادف «خشیتُ» و «خِفْتُ» و متضمن معنای تردید باشد (۱۹۸۸م/۳: ۱۶۷-۱۶۶). به عبارت دیگر، منصوب (التزامی) یا مرفوع (اخباری) شدن فعل مضارع بعد از «أن» در این دسته، به دیدگاه گوینده بستگی دارد (نیز نک. مبرّد، ۱۹۶۸م/۱: ۴۹).

بنا بر آنچه گفته شد، سیبویه تمایز بین وجه التزامی و اخباری فعل‌های مضارع را صورت‌بندی دیدگاه گوینده دربارهٔ میزان قطعیت آن گزاره می‌داند. در واقع،

توضیح سیبویه درباره شرایط نصب فعل بسیار نزدیک است به تعریف زبان‌شناسان از مفهوم وجه، چراکه وجه عمدتاً به صورت دستوری‌شده تلقی‌گوبنده از میزان صحت و قطعیت گزاره‌ها تعریف می‌گردد (Narrog, 2005).<sup>۱</sup>

### ۶-۱-۲. ف

«ف» یکی از ادواتی است که در شرایط خاصی موجب نصب فعل بعد از خود می‌شود. تعیین این شرایط و توصیف دیگر ویژگی‌های این عامل، از بحث‌های دشوار/کتاب و سایر کتاب‌های نحو است. به عقیده سیبویه، فعل بعد از «ف» دو حالت دارد: یا منصوب است یا اینکه می‌تواند براساس اعراب فعل قبلیش مرفوع یا منصوب یا مجرور باشد. در حالت اخیر، «ف» مثل یک حرف ربط معمولی عمل می‌کند که دو فعل مضارع را به هم ربط و عطف داده است.<sup>۲</sup> (۱۹۸۸/م/۳: ۲۸).

«ف» وقتی که موجب نصب فعل بعدش می‌شود، به آن «جواب»، «جزا» و «سببیه» گفته می‌شود. ابن سراج توضیح داده که دلیل این امر شباهت معنایی فعل منصوب به «ف»، به بندهای جواب شرط است؛ مانند جمله «لاتدنو من الاسد فیأکلک» (نزدیک شیر نشو که می‌خوردت) که در واقع شبیه این جمله است: «لاتدنو من الاسد؛ فاینک إن تدنو منه یا کلک» (نزدیک شیر نشو که اگر نزدیکش شوی می‌خوردت). (۱۹۸۸/م/۲: ۱۸۳). سیبویه، فرآء و بقیه دستورنویسان معنای

۱. معادل افعال دستة اول و دستة دوم در فارسی نیز دقیقاً به ترتیب به وجه اخباری و التزامی ترجمه می‌شوند. اتفاقاً وضعیت بینابینی دستة سوم در فارسی نیز دقیقاً مصداق دارد (برای مثال در مورد محمول‌های «فکر کردن» و «حدس زدن»).

۲. سیبویه این وضعیت را «اشراک» می‌نامد. همچنین اشاره می‌کند که اعراب رفع ممکن است براساس «انقطاع» باشد (۱۹۸۸/م/۳: ۵۲). انقطاع به این معنی است که فعل بعد از «ف» آغازگر یک جمله جدید است که فاعل آن محذوف است. فرآء نیز به سه حالت نصب، اشراک و انقطاع (استثناف) قائل است (۱۹۸۳/م/۱: ۲۶، ۶۴، ۴۷۷، ۴۷۸).

این جملات را نزدیک به معنای جملات شرطی دانسته‌اند. این بدین معناست که تحقق فعل بعد از «ف» به تحقق عمل (فعل) قبل از آن بستگی دارد (نک. سیبویه، ۱۹۸۸م/۳: ۴۱-۲۸؛ فراء، ۱۹۸۳م/۱: ۲۷). حریری مثال دیگری را («لَتَقُمْ فَأَغْضَبَ عَلَیْكَ» برنخیز که از تو خشمگین می‌گردم) به صورت شرطی بازنویسی می‌کند: «إِنْ تَقُمْ أَغْضَبُ عَلَیْكَ» (اگر برخیزی، از تو خشمگین می‌شوم) (۱۹۹۷م: ۳۱۳-۳۱۲). به طور کلی، وقتی «ف» با فعل منصوب همراه می‌شود، بیانگر تأثیر یا نتیجه گفته قبلی است و در فارسی بیشتر به صورت «تا اینکه»، «که»، «مبادا که» و امثالهم ترجمه می‌شود. واضح است که چنین معنای‌ای را به صورت جمله شرطی نیز می‌توان بازنویسی کرد.

یکی از اصطلاحات پایه و مهم در ارتباط با کاربرد «ف» که سیبویه و بسیاری از متعاقبان وی به کار برده‌اند، «واجب» است. به گفته آنها، نصب فعل بعد از «ف»، وقتی امکان‌پذیر است که جمله قبل «واجب»، یعنی ملازم معنای قطعیت نباشد. در غیر این صورت، فعل مضارع همراه با «ف» حتماً باید مرفوع گردد و نصب امکان‌پذیر نیست، مانند «کن فیکون» (بشو؛ پس می‌شود) (سیبویه، ۱۹۸۸م/۳: ۳۸). فراء و دیگر دست‌نویسان نیز به این نکته اشاره کرده‌اند که جمله اول می‌بایست «غیرواجب» باشد تا فعل بتواند منصوب گردد (فراء، ۱۹۸۳م/۲: ۲۳۰-۲۲۹).

جملات اصطلاحاً غیرواجبی که دست‌نویسان به آنها اشاره کرده‌اند، چند نوع‌اند: «نفی»، «استفهام»، «تمنی»، «ترجی»، «نهی»، «امر»، «دعا» و «تحضیض» (سیبویه، ۱۹۸۸م/۳: ۴۱-۲۸). جالب است که مشابه این دسته‌بندی در آثار زبان‌شناسان نیز دیده می‌شود (Chafe, 1995) به نقل از ایلخانی‌پور، (۱۳۹۵). فارسی (به نقل از جرجانی، ۱۹۸۲م/۲: ۱۰۶۱-۱۰۶۰) و ابن برهان

العکبری (۱۹۸۴م/۲: ۳۵۳) ویژگی عمده این دسته‌ها را «واجب» نبودن آنها یعنی عدم دلالتشان بر قطعیت دانسته‌اند.

به طور کلی، جمله قبل از «ف» عمدتاً یک جمله فر ضی است که اگر روی می‌داد، فعلی که با «ف» منصوب شده است نیز، محقق می‌شد. معنای این جمله‌ها شبیه به شرطی‌های ناممکن است. سیبویه صراحتاً اشاره می‌کند که تنها در صورتی که گوینده عمل مذکور در بند نخست را فر ضی تلقی کند، فعل می‌تواند منصوب گردد؛ ولی اگر این عمل واقعاً صورت پذیرفته باشد، فعل حتماً می‌بایست مرفوع شود. در مورد اخیر، سیبویه باز هم به تأثیر نظر گوینده در تعیین قطعیت و وجه فعل تصریح کرده است (۱۹۸۸م/۳: ۳۶-۳۵).

فراء نیز متناسب با مباحث نحوی مربوط به قرآن، درباره فعل منصوب به «ف»، بعد از نفی، بعد از سؤال و آرزو و تمنا، بعد از نهی و امر و بعد از بندهای نامحقق، همانند سیبویه سخن گفته است (۱۹۸۳م/۱: ۲۸-۲۶، ۱۵۷، ۲۷۶، ۴۷۸-۴۷۷؛ ج ۲: ۷۹، ۲۲۵، ۲۲۹، ۴۲۲؛ ج ۳: ۹، ۱۳۲، ۲۳۵). باقی دست‌نویسان نیز عمدتاً گفته‌های سیبویه را تکرار کرده‌اند و ساخت‌هایی را که در آنها «ف» موجب نصب فعل بعدش می‌شود، تحت عناوین «نفی»، «استفهام»، «تمنی»، «نهی»، «امر»، «عرض»، «دعا»، «تحضیض» و «ترجی» آورده‌اند. از زمان ابن‌مالک (۱۹۸۴م)، به این ساخت‌ها تحت دو عنوان کلی «نفی» و «طلب» اشاره شده است. «طلب» اصطلاحی است که تمامی ساخت‌های مذکور به استثنای «نفی» را دربرمی‌گیرد. با توجه به مثال‌های موردبررسی نشان داده شد که این دسته‌ها به رویدادهایی غیرقطعی دلالت دارند و تنها در این صورت است که «ف» می‌تواند بر فعل بعد از خود عمل کند و آن را به شکل منصوب دربیآورد.



## ۶-۱-۳. و

سیبویه در ابتدای بحثش دربارهٔ این ادات اشاره می‌کند که «و» و «ف» از نظر معنایی متفاوت ولی از نظر نحوی رفتار یکسانی دارند. جمله‌ای که قبل از «و» می‌آید نیز، باید «غیرواجب» یا به عبارت دیگر غیرقطعی باشد تا فعل بعد از «و» بتواند منصوب شود. در غیر این صورت، «و» حرف عطف معمول است<sup>۱</sup> (۱۹۸۸م/۳: ۴۱). به گفتهٔ سیبویه بافت‌هایی که «و» ناصبه (همانند «ف») در آنها به کار می‌رود، عبارت‌اند از «نفی»، «استفهام»، «آرزو»، «امر» و «نهی» (۱۹۸۸م/۳: ۴۶-۴۱). فرآء نیز مثال‌هایی را از قرآن ذکر می‌کند که در آنها فعل جملهٔ اول بر معانی مذکور دلالت دارد (۱۹۸۳م/۱: ۳۳، ۳۴، ۱۱۵، ۲۲۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۷۶، ۲۹۲؛ ج ۲: ۷۱؛ ج ۳: ۶۴). دقیقاً مثل «ف»، ابن‌مالک (۱۹۸۴م) و بعضی از دستورنویسان بعد از او این بافت‌ها را به دو دستهٔ «نفی» و «طلب» تقسیم کرده‌اند. به این ترتیب، دستورنویسان به نقش عدم‌قطعی در التزامی شدن فعل در این موضع اشاره کرده‌اند.

## ۶-۱-۴. حتی

«حتی» حرفی است که در بافت‌های نحوی و معنایی زیادی ممکن است به کار رود و نحوین مفصلاً کاربردهای آن را بررسی کرده‌اند. از نظر سیبویه در دو نوع جمله، فعل بعد از «حتی» منصوب می‌گردد: ۱. وقتی که «حتی» معنای «إلی» آن «داشته باشد و فعل بعدی بیانگر معنای غایت باشد؛ ۲. وقتی که «حتی» به معنی «کی» به کار رود. در این حالت، «حتی» به معنی «به این منظور که» و «برای اینکه» است و قاعدتاً وقوع یا لاوقوع فعلی که بعد از آن ذکر می‌گردد،

۱. در این حالت، فعل دوم به بیان سیبویه براساس «اشراک» و به بیان فرآء براساس «اتباع» مرفوع می‌گردد. سیبویه به احتمال «انقطاع» و مرفوع شدن فعل بر این اساس نیز اشاره می‌کند (۱۹۸۸م/۳: ۴۱). فرآء نیز موافق است ولی به جای اصطلاح «انقطاع» از اصطلاح «استیناف» استفاده می‌کند (۱۹۸۳م/۲: ۶۸).

نامشخص است. به این ترتیب، سیبویه مواضع نصب فعل بعد از «حتی» را براساس معنا تعیین کرده، اما به ملاک‌های زمانی نیز در تعیین مواضع رفع فعل بعد از «حتی» اشاره کرده است. به گفته او، «حتی» در مواضع رفع، بیانگر حال یا گذشته است و نمی‌تواند به آینده دلالت داشته باشد (۱۹۸۸م/۳: ۱۷).

اکثریت دست‌نویسان به دو معنی غایت و هدف («إلی آن» و «کی») اشاره کرده‌اند و البته متذکر این شرط شده‌اند که این قصد و هدف، باید چیزی باشد که مدنظر گوینده است، در غیر این صورت، فعل منصوب نمی‌شود. به عبارت دیگر، اگر فعل بعد از «حتی» مرفوع باشد، قصد گوینده را نشان نمی‌دهد، بلکه صرفاً بیانگر نتیجه طبیعی یا زمانی است.

به طور کلی، دست‌نویسان کاربردهای فعل مضارع منصوب به «حتی» را عمدتاً براساس ویژگی‌ها و دلالت‌های زمانی بررسی کرده‌اند که در بخش بعدی به آن پرداخته خواهد شد. در این میان، اشارات واضحی به نقش عدم قطعیت (از منظر گوینده) نیز وجود دارد؛ به گفته ابن‌حاجب، وقوع رویدادی که فعل منصوب بعد از «حتی» بدان اشاره دارد، موردانتظار است، اما قطعی نیست و براساس منظر گوینده ممکن است رخ دهد یا رخ ندهد. به عبارت دیگر، اگر نیت واقعی گوینده این باشد که اتفاق حقیقتاً در عالم واقع روی داده است یا روی می‌دهد، فعل مرفوع می‌گردد (ابن‌حاجب، ۱۹۸۲م/۲: ۱۹-۲۰).

استرآبادی ضمن تأیید ملاک‌های زمانی در تعیین نصب یا رفع فعل بعد از «حتی»، تصریح می‌کند که ملاک‌های زمانی همیشه برای تعیین وجه فعل کفایت نمی‌کند و در این میان قصد گوینده تعیین‌کننده است: «ذاک إلی قصد المتکلم». در واقع، در صورتی فعل بعد از «حتی» منصوب می‌گردد که گوینده وقوع آن را

محتمل بدانند، اما نهایتاً مشخص نمی شود که آن رویداد حقیقتاً رخ داده است یا خیر. اعراب رفع به این معناست که رویداد مورد نظر یا در گذشته رخ داده است یا در حال رخ دادن است یا قصد گوینده این است که نشان دهد این رویداد رخ داده یا در حال رخ دادن است (استرآبادی، بی تا/۴: ۵۸-۵۷).

## ۲-۶. دلالت زمانی

وضعیت دلالت زمانی فعل های حال التزامی در کنار عدم قطعیت (که این هر دو ارتباطی تنگاتنگ باهم دارند)، از لازمه های التزامی شدن وجه فعل است. در ادامه، ضمن معرفی مقدماتی این ملاک و اشاره اجمالی به نظر بعضی از زبان شناسان درباره اهمیت آن در تعیین وجه فعل، موضع گیری دستورنویسان زبان عربی را در این باب بررسی خواهیم کرد.

رایشنباخ<sup>۱</sup> (1947) برای تعیین دلالت های زمانی به سه نقطه زمان گفتار<sup>۲</sup>، زمان رویداد<sup>۳</sup> و زمان مرجع<sup>۴</sup> اشاره می کند. زمان ماهیتی اشاری<sup>۵</sup> دارد و زمان گفتار، نقطه مرجع آن است. به عبارت دیگر، در اکثر زبان ها با اتکا به زمان گفتار، زمان به سه دسته گذشته و حال و آینده تقسیم می شود. برای مثال در فعل «رفتیم» زمان رویداد قبل از زمان گفتار (گذشته)، در فعل «دارم می روم» زمان رویداد همزمان با زمان گفتار (حال) و در «خواهم رفت» زمان رویداد بعد از زمان گفتار (آینده) است. به گفته کامری<sup>۶</sup> (1985)، «زمان مطلق»<sup>۷</sup> زمانی است که برای تعیین آن صرفاً به دو

1. Reichenbach
2. speech time
3. event time
4. reference time
5. deictic
6. Comrie
7. absolute

نقطهٔ زمان گفتار و زمان رویداد نیاز است، اما همیشه ملاک تعیین معنای زمانی افعال، زمان گفتار (نقطهٔ اکنون) نیست یا مستقیماً نمی‌توان با ارجاع به زمان گفتار آن را تعیین کرد. به چنین زمان‌هایی، «زمان نسبی»<sup>۱</sup> گفته می‌شود.

در واقع، زمانی که نقطه مرجع اشاری‌اش زمان گفتار (نقطهٔ اکنون) باشد زمان مطلق و آنچه نقطه مرجعش را بافت یا عنصر دیگری تعیین کند، زمان نسبی نام دارد.

در مورد زبان فارسی می‌توانیم بگوییم که تفاوت «حال اخباری» و «حال التزامی» در همین مطلق یا نسبی بودن زمان است. در واقع، حال اخباری همیشه همزمان یا بعد از نقطهٔ اکنون است، اما حال التزامی همزمان یا بعد از نقطه‌ای است که پیشاپیش مشخص نیست. برای مثال، در بندهای متممی، فعل بند پایه تعیین‌کنندهٔ زمان مرجع است. در این جملات، فعل حال التزامی به نقطه‌ای بعد از زمان فعل اصلی (فعل بند پایه) دلالت دارد.

۸. علی دوست دارد که با دخترعمه‌اش ازدواج کند.

۹. علی دوست داشت که با دخترعمه‌اش ازدواج کند.

در مثال‌های ۸ و ۹، فعل بند متممی نسبت به فعل بند پایه، در زمانی متعاقب قرار دارد. به عبارت دیگر، «ازدواج کردن» متعاقب «دوست داشتن» است. فارغ از اینکه زمان فعل بند پایه چیست، فعل حال التزامی در بند متممی به زمانی بعد از آن دلالت می‌کند. این وضعیت در بندهای قیدی نیز مثال‌های فراوان دارد. برای نمونه، در مثال‌های ۱۰ و ۱۱ که دارای بند هدف است، تحقق هدف موردنظر، منوط و متعاقب عملی است که در بند پایه بدان اشاره شده است. به

---

1. relative

عبارت دیگر، فارغ از اینکه زمان فعل بند پایه چیست، فعل بند پیرو (ازدواج کردن)، پس از آن قرار دارد.

۱۰. علی پول‌هایش را پس‌انداز کرد تا با دخترعمه‌اش ازدواج کند.

۱۱. علی پول‌هایش را پس‌انداز می‌کند تا با دخترعمه‌اش ازدواج کند.

چنانکه می‌بینیم زمان فعل حال التزامی در موارد مذکور، نسبی است؛ یعنی نسبت به نقطه زمانی فعل بند پایه تعیین می‌گردد. این نکته‌ای است که در دهه‌های اخیر مورد اشاره زبان‌شناسان بوده است (در مورد فارسی نک. Darzi and Kwak, 2015)، اما در سنت دستورنویسی عربی از دیرباز مورد توجه بوده و حتی سابقه قائل شدن به دو نوع زمان (مطلق و نسبی)، دست‌کم به قرن چهارم هجری برمی‌گردد.

از آنجایی که در کتب دستور بحث درباره دلالت زمانی فعل التزامی عمدتاً ذیل حروف «أن»، «کی»، «إذن» و «حتی» درگرفته است، به بررسی این چهار عامل کفایت می‌کنیم و نشان می‌دهیم که دستورنویسان دلالت زمانی و میزان مدخلیت آن در التزامی شدن فعل را چگونه صورت‌بندی کرده‌اند. گفتنی است که فرآه به‌عنوان سردمدار مکتب کوفه، بیش از سیبویه بر این عامل تأکید داشته و آن را در التزامی شدن فعل مؤثر دانسته است.

### ۱-۲-۶. أن

بعضی از نحوین تمایز اخباری و التزامی یعنی اعراب رفع و نصب فعل مضارع بعد از «أن» را با اشاره به دلالت‌های زمانی آنها توضیح می‌دهند. یکی از تمایزات مضارع مرفوع و مضارع منصوب از منظر آنها همین است. به گفته فرآه، اگر فعلی که بعد از «أن» ذکر می‌شود به آینده مطلق (الإستقبال المحض) دلالت داشته

با شد، فعل م مضارع باید منصوب و اگر به حال دلالت داشته باشد، فعل م مضارع می‌بایست مرفوع باشد (۱۹۸۳م/۱: ۲۱۳). او در مورد فعل‌هایی که بعد از «أن» می‌آیند و با «لا» منفی می‌شوند، گفته است که اگر «لا» با «لیس» قابل‌جاننشینی باشد، فعل ممکن است منصوب یا مرفوع باشد، ولی اگر «لا» با «لیس» قابل‌جاننشینی نباشد، فعل باید منصوب شود (۱۹۸۳م/۱: ۱۳۵). این آزمون جایگزینی، به خوبی دیدگاه وی را در مورد نقش زمان در تعیین التزامی یا اخباری بودن فعل بازنمایی می‌کند؛ چراکه «لیس» به زمان حال دلالت دارد و قاعداً اگر «لا» با «لیس» قابل‌جاننشینی باشد، بیانگر این است که فعل ممکن است به حال دلالت کند و اعراب آن مرفوع و وجه آن اخباری گردد.

بیشتر دست‌نویسان به این نکته اشاره کرده‌اند که فعل منصوب بعد از «أن» به آینده دلالت می‌کند و بعضاً به رابطه بین زمان آینده و عدم قطعیت نیز اشاره کرده‌اند (برای نمونه نک. ابن‌خباز، ۲۰۰۲م: ۳۵۷ و سخاوی، ۲۰۰۲م: ۱۸۵).

## ۶-۲-۲. کی

دست‌نویسان اجمالاً به «کی» و فعل منصوب بعد از آن پرداخته‌اند. «کی» بیانگر هدف است و در واقع در بندهای قیدی هدف ظاهر می‌شود. هدف همیشه متعاقب یک عمل است. از آنجاکه وجه التزامی از نظر دلالت زمانی ربط مستقیمی با آینده دارد، تنها در بندهایی که معنای هدف داشته باشند، فعل بعد از «کی» می‌تواند منصوب و در واقع التزامی باشد. فعل در بندهای هدف در فارسی نیز همیشه به وجه التزامی است و به زمانی متعاقب بند پایه اشاره دارد (Darzi and Kwak, 2015).

سیبویه در کتاب، در بخشی که به توصیف «إذن» اختصاص دارد، اشاره می‌کند فعل منصوب بعد از «أن» و «کی»، نمی‌تواند بیانگر رویدادی در زمان حال

باشد (۱۹۸۸م/۳: ۱۶). فرآء هم اختصاراً به دلالت فعل منصوب به «کی» به آینده اشاره کرده است (۱۹۸۳م/۱: ۲۶۲-۲۶۱).

### ۶-۲-۳. اذن

«اذن» یکی دیگر از ادوات ناصبه است که تحت شرایط خاصی موجب نصب فعل مضارع می شود و به گفته دستورنویسان معنای جواب، جزا یا مکافئه دارد. برای مثال، کسی به شما می گوید «أزورک» (به دیدارت می آیم) و شما جواب می دهید: «اذن اکرمک» (پس گرامی ات می دارم). به گفته سیبویه، اگر فعلی که بعد از «اذن» می آید، به زمان حال دلالت داشته باشد، «اذن» عمل نمی کند و فعل مرفوع می ماند؛ برای نمونه می توان به این مثال ها اشاره کرد: «اذن اظنه فاعلاً» (پس گمان می کنم که کار اوست) یا «اذن اظنه کاذباً» (پس گمان می کنم که او دروغگو است). او تصریح کرده است که در همین جملات اگر منظور نظر گوینده، وقوع عمل در زمان آینده باشد، فعل منصوب می شود. این نکته بار دیگر نشان می دهد که از نظر سیبویه، دیدگاه گوینده چقدر در تعیین وجه فعل مؤثر است (۱۹۸۸م/۳: ۱۶).

### ۶-۲-۴. حتی

همان طور که در بخش قبل اشاره شد، سیبویه مواضع نصب فعل بعد از «حتی» را براساس معنا تعیین می کند. به گفته او، اگر «حتی» در معنای غایت یا هدف باشد، فعل منصوب می گردد. پرواضح است که این هر دو معنا، مستلزم دلالت به آینده اند. به بیان دیگر، هر غایت یا هدفی مستلزم انجام عملی است که در بند پایه بدان اشاره شده و علی القاعده متعاقب آن عمل است. همچنین، اشاره کردیم که به زعم

او، یکی از ملاک‌های تعیین مواضع رفع فعل بعد از «حتی»، زمان است و فعل‌های قبل و بعد از «حتی» در هر دو موضع رفع، نمی‌توانند به آینده دلالت کنند.

فراء با صراحت بیشتری به نقش زمان در تعیین وجه فعل اشاره کرده است و برخلاف سیبویه از ملاک‌هایی معنایی پرهیز می‌کند و از دو اصلی سخن می‌گوید که هنگام تعیین وجه فعل بعد از «حتی»، باید در نظر گرفته شوند: یکی نمود فعل اول (یعنی دلالت آن بر عملی پیوسته و مستمر) و دوم، دلالت زمانی فعلی که بعد از حتی می‌آید. فارغ از ملاک اول (که مقبول نیفتاده و سایر دستورنویسان آن را مردود دانسته‌اند)، فراء به دو طریق به نحوه تأثیر دلالت زمانی در وجه فعل بعد از «حتی» اشاره کرده است. ابتدا با اشاره به آزمون جانشینی «لا» با «لیس»، تصریح می‌کند که اگر فعل بعد از «حتی»، با «لا» منفی گردد و ادات نفی با «لیس» قابل جانشینی باشد، فعل ممکن است منصوب یا مرفوع گردد، اما اگر جانشین کردنش با «لیس» جمله را از حالت دستوری خارج کند، فقط می‌تواند نصب بگیرد. همان‌طور که پیش از این هم اشاره کردیم این آزمون، به خوبی دیدگاه وی را در مورد نقش زمان در تعیین التزامی یا اخباری بودن فعل مضارع بازنمایی می‌کند، چرا که «لیس» به زمان حال دلالت دارد و قاعداً اگر «لا» با «لیس» قابل جانشینی باشد، بیانگر این است که فعل ممکن است به حال دلالت کند و اعراب آن مرفوع و وجه آن اخباری گردد. علاوه بر این مورد، فراء صراحتاً اشاره کرده که اگر فعلی که بعد از «حتی» می‌آید، بر آینده دلالت داشته باشد، حتماً منصوب خواهد بود (۱۹۸۳م/۱: ۱۳۶-۱۳۲).

از میان سایر دستورنویسان، زجاجی (۱۹۸۴م) اشاره کرده است که فعل منصوب بعد از «حتی» به آینده دلالت می‌کند، اما نه لزوماً به آینده‌ای نسبت به نقطه حال، بلکه می‌تواند به آینده نسبی دلالت داشته باشد. استرآبادی هم تأکید



می کند که در حالی که فعل دوم نسبت به فعل اول متأخر است (آینده است)، می تواند نسبت به نقطه حال، در گذشته یا حال یا آینده باشد یا اساساً رخ نداده باشد (بی تا/۴: ۵۷). در واقع، مهم این است که نسبت به نقطه زمانی فعل اول، آینده و موردانتظار است.

به گفته جرجانی صرف دلالت به حال، موجب عدم امکان نصب فعل می شود؛ چون نصب فعل به واسطه «آن» مضمرة است و «آن» «علم الاستقبال» (نشانه زمان آینده) است (۱۹۸۲م/۲: ۱۰۸۶). خوارزمی نیز همین عقیده را دارد (۱۹۹۸م: ۱۸۱).

زمخشری نیز نصب را متضمن معنی آینده و رفع را متضمن معنی حال می داند. او به دو نوع آینده معتقد است: آینده نسبی و آینده مطلق («مستقبل» او «فی حکم المستقبل»). آینده نسبی نسبت به نقطه زمانی فعل اول سنجیده می شود و آینده مطلق نسبت به نقطه زمان حال. زمان حال نیز ممکن است مطلق یا نسبی باشد («حال» او «فی حکم الحال») (۲۰۰۹م: ۲۳۲-۲۳۱). ابن یعیش اضافه می کند که فعل منصوبی که بعد از «حتی» می آید، لزوماً به آینده دلالت دارد؛ خواه این آینده نسبی باشد خواه مطلق. در جمله «سیرت حتی أدخلها» (حرکت کردم تا بدان وارد شوم)، اگرچه فعل دوم ممکن است در گذشته روی داده باشد، اما مهم این است که نسبت به فعل اول در آینده (نسبی) قرار دارد (۲۰۰۴م/۲: ۹۳۸-۹۳۷).

ابن حاجب معتقد است که آیندگی ای که ویژگی فعل منصوب بعد از «حتی» است، صرفاً نسبت به زمان رویداد اول سنجیده می شود و به معنی آینده مطلق نیست. او در شرح کتاب مفصل زمخشری تصریح می کند وقوع رویدادی که فعل منصوب بعد از «حتی» بدان اشاره دارد، موردانتظار است، اما قطعی نیست.

درواقع، ممکن است رخ دهد یا رخ ندهد، اما اگر نیت واقعی گوینده این باشد که اتفاق حقیقتاً در عالم واقع روی داده است، فعل مرفوع می‌گردد (ابن حاجب، ۱۹۸۲م/۲: ۱۹-۲۰). استرآبادی نیز گفته‌های ابن حاجب را مبنی بر ملاک بودن آینده نسبی تأیید می‌کند<sup>۱</sup> و می‌گوید فعل منصوب نسبت به نقطه‌ی حال ممکن است قبل از نقطه‌ی حال (گذشته)، همزمان (حال)، بعد از نقطه‌ی حال (آینده) باشد یا اساساً به هر دلیلی روی ندهد؛ اما قصد گوینده را نیز را در کنار دلالت زمانی در تعیین وجه فعل مؤثر می‌داند (بی‌تا، ج ۴: ۵۸-۵۷).

#### ۷. نتیجه

سنت دستورنویسی عربی یکی از مهم‌ترین جریان‌های زبان‌شناسی در طول تاریخ است که متأسفانه در پژوهش‌های مرتبط با تاریخ مطالعات زبان‌شناسی، چندان مورد توجه نبوده است. در پژوهش حاضر نشان دادیم که علی‌رغم نبود اصطلاح وجه و وجه فعلی در این سنت، دستورنویسان به تمایز انواع فعل بدین اعتبار اشعار داشته و بدان اشاره کرده‌اند. در واقع، فعل مضارع منصوب (عمدتاً به دلیل وجود عوامل ناصبه)، دارای وجه التزامی و معادل حال التزامی است. علاوه بر آن، با استشهاد به بسیاری از توصیفات و تحلیل‌های دقیق سردمداران مکتب بصره و کوفه، نشان دادیم که آنها در بخش مربوط به عوامل ناصبه، به دو مؤلفه مهم در توصیف و تبیین کاربردهای التزامی یعنی عدم قطعیت و دلالت‌های زمانی اشاره کرده‌اند. در واقع، به گفته آنها زمانی فعل مضارع می‌تواند به وجه التزامی درآید که اولاً بیانگر رویدادی غیرقطعی (از منظر گوینده) باشد و ثانیاً، رویداد مذکور نسبت به نقطه‌ی زمانی اکنون (زمان مطلق) و یا نقطه‌ی دیگری که عمده‌تاً توسط فعل بند پایه مشخص می‌شود (زمان نسبی)، در آینده

۱. الشرط أن يكون مضمون الفعل الواقع بعد «حتى» مستقبلاً بالنظر إلى مضمون الفعل الذي قبلها (شرط است که محتوای فعل بعد از «حتى»، نسبت به فعل قبل از آن، در آینده باشد).

قرار داشته باشد. این دو مؤلفه، به‌عنوان دو معیار اصلی در توصیف کاربردهای حال التزامی، به همراه تمایز میان زمان مطلق و زمان نسبی که عمدتاً در مطالعات زبان‌شناسان در دهه‌های اخیر، بدان‌ها اشاره شده است، از رهگذر بررسی مطالعات نحویون زبان عربی قابل حصول است.

### منابع

- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۶۷). *آموزش زبان عربی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ابن برهان العکبری، ابوالقاسم عبدالواحد بن علی. (۱۹۸۴م). *شرح اللمع*. تحقیق فائز فارس. کویت: المجلس الوطني للثقافة و الفنون و الآداب.
- ابن حاجب، ابوعمر و عثمان بن عمر. (۱۹۸۲م). *الإيضاح فی شرح المفصل*. تحقیق موسی بنای العلیلی. بغداد: مطبعة العانی.
- ابن خباز، احمد بن الحسین. (۲۰۰۲م). *توجیه اللمع*. تحقیق فایز زکی محمد دیاب. قاهره: دارالسلام.
- ابن سراج، ابوبکر محمد بن سهل. (۱۹۸۸م). *الاصول فی النحو*. تحقیق عبدالحسین فتلی. بیروت: مؤسسه الرسالة.
- ابن مالک، محمد بن عبدالله. (۱۹۸۴م). *الفیه ابن مالک*. بغداد: مکتبة النهضة.
- ابن یعیش، موفق الدین. (۲۰۰۴م). *شرح مفصل الزمخشری*. لایپزیگ: بروک‌هاوس.
- أخفش، ابوالحسن سعید بن مسعده. (۱۹۸۵م). *معانی القرآن*. تحقیق عبدالأمیر محمد أمین الورد. بیروت: عالم الکتب.

اخلاقی، فریار. (۱۳۸۶). «بایستن، شدن و توانستن: سه فعل وجهی در فارسی امروز». *دستور*.  
۳: ۱۳۲-۸۲.

استرآبادی، رضی‌الدین محمد بن حسن. (بی‌تا). *شرح کافیة ابن الحاجب*. تحقیق احمد السید  
أحمد. قاهره: مكتبة التوفيقية.  
اکبری، منوچهر و مونا ولی‌پور. (۱۳۹۵). «نقد و تحلیل انواع وجه فعلی در فارسی». *ادب  
فارسی*. ۱/۶: ۱-۱۵.

انوری، حسن و حسن احمدی‌گیوی. (۱۳۷۶). *دستور زبان فارسی ۲*. تهران: فاطمی.

ایلخانی‌پور، نگین. (۱۳۹۴). *صفات وجهی در زبان فارسی*. تهران: مرکز.

ایلخانی‌پور، نگین. (۱۳۹۵). *وجهیت در بندهای متمم*. رساله دکتری. دانشگاه تهران.

جرجانی، ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن. (۱۹۸۲م). *المقتصد فی شرح الايضاح*. تحقیق  
کاظم بحر المرجان. بغداد: دارالرشید.

حریری، ابومحمد القاسم بن علی بن محمد. (۱۹۹۷م). *شرح ملحۀ الاعراب*. تحقیق برکات  
یوسف هتود. بیروت: المكتبة العصرية.

خوارزمی، صدر الأفاضل القاسم بن الحسین. (۱۹۹۸م). *ترشیح العلل فی شرح الجمل*. تحقیق  
عادل محسن سالم العمیری. مکه: جامعة أم القرى.

دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۹). «سیبویه: زبان‌شناس و دستورنویس». *دستور*. ۶: ۴۴-۳.

روبینز، رابرت هنری. (۱۳۷۸). *تاریخ مختصر زبان شنا سی*. ترجمه علی محمد حق‌شناس.  
تهران: ماد.

زجاجی، ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحاق. (۱۹۸۴م). *الجمل فی النحو*. تحقیق علی توفیق  
الحمد. اردب: دار الأمل.

- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر. (۲۰۰۹م). *المفصل فی صنعۃ الإعراب*. تحقیق و دراسة خالد اسماعیل حسان. قاهره: مكتبة الآداب.
- سخاوی، علم‌الدین علی بن محمد. (۲۰۰۲م). *المفصل فی شرح المفصل*. تحقیق یوسف الحشکی. عمان: وزارة الثقافة.
- سیبویه، ابوبشر عمرو بن عثمان. (۱۹۸۸م). *الكتاب*. تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- فراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد. (۱۹۸۳م). *معانی القرآن*. الطبعة الثالثة. بیروت: عالم الکتب.
- قریب، عبدالعظیم. (۱۳۳۸). *دستور زبان فارسی به اسلوب السنه مغرب زمین*. تهران: کتابفروشی علمیة اسلامیة.
- میرد، ابوالعباس محمد بن یزید. (۱۹۶۸م). *المقتضب*. تحقیق محمد عبدالخالق عظیمه. قاهره: مؤسسه دار التحریر.
- ورستیگ، کیس. (۱۳۹۱). *تاریخ مطالعات زبان‌شناختی مسلمانان*. ترجمه زهرا ابوالحسنی. تهران: سمت.

Carter, M. G. (2004). *Sibawayhi*, London: Oxford Center for Islamic Studies.

Comrie, B. (1985). *Tense*. Cambridge: University Press.

Darzi, A. & S. Kwak (2015). "Syntax and semantics of subjunctive clauses in Persian". *Lingua*, 153: 1-13.

Narrog, H. (2005). "On defining modality again". *Language Sciences*. 27: 165-192.

Fischer, W. (1978). "Dass-Sätze mit أنْ and أنْ". *Zeitschrift für arabische Linguistik I*. Wiesbaden: Harrassowitz. 24-31.

Palmer, F. (2001). *Mood and Modality*, Cambridge: Cambridge University Press.

Portner, P. (2009). *Modality*, Oxford: University Press.

- Reichenbach, H. (1947). *Elements of Symbolic Logic*. Berkeley: University of California Press.
- Ryding, K. C. (2005). *A Reference Grammar of Modern Standard Arabic*. Cambridge: University Press.
- Sadan, A. (2012a). *The Subjunctive Mood in Arabic Grammatical Thought*. Leiden: Brill.
- Sadan, A. (2012b). "The mood of the verb following ḥattā, according to medieval Arab grammarians". In A. E. Marogy (ed.). *The Foundations of Arabic Linguistics: Sibawayhi and Early Arabic Grammatical Theory*. Leiden: Brill. 173–186.
- Talmon, R. (1993). "Ḥattā + Imperfect and chapter 239 in Sibawayhi's Kitāb: A study in the early history of Arabic Grammar". *Journal of Semitic Studies*. 38: 71–95.
- Testen, D. (1994), "On the development of the Arabic subjunctive". *Perspectives on Arabic Linguistics: Papers from the Annual Symposium on Arabic Linguistics*. V. VI. Amsterdam: John Benjamins, 151-166.